

تحول مفهوم حاکمیت ملی دولت‌ها در پرتو دکترین مسئولیت حمایت

علی فقیه حبیبی*

چکیده

امروزه حقوق بشر و راهکارهای بهبود و حفاظت از آن به یکی از رویه‌های اصلی در روابط بین‌الملل تبدیل شده است. دکترین مسئولیت حمایت که به عنوان یک نظریه در آغاز قرن بیست و یکم مطرح شده است، نیز در این راستا قرار می‌گیرد. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد که رویکرد دکترین مسئولیت حمایت برای مداخلات بشردوستانه، حاکمیت ملی را در چهارچوب جدیدی قرار داده است. در این راستا، این پژوهش با یک رویکرد جامع به دنبال بررسی تاثیر دکترین مسئولیت حمایت در یک چهارچوب تاریخی بر مرزهای حاکمیت ملی است. به عبارتی، این پژوهش به دنبال بررسی این سوال اساسی است که دکترین مسئولیت حمایت در قالب مداخلات بشردوستانه در یک چهارچوب تاریخی، چه تاثیری بر ماهیت حاکمیت داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بعد از پایان جنگ سرد، فروپاشی نظم دوقطبی منجر به اولویت یافتن حقوق

* استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران.
(نویسنده مسئول: faghih.habibi@gmail.com).

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۲۸
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره بیست و پنجم، صص ۱۷۳ - ۱۴۹.

بشر شده، که در مداخلات بشردوستانه در دهه ۱۹۹۰ میلادی نمود پیدا کرده است. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد که دکترین مسئولیت حمایت و رویه‌های مداخلات بشردوستانه در عرصه روابط بین‌الملل در عصر پساجنگ سرد، باعث خدشه‌دار شدن اصل اساسی منشور ملل متحد بر مبنای برابری و تساوی حاکمیت اعضا در عرصه نظام بین‌الملل شده است. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی، و روش گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای و اینترنتی می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: حاکمیت ملی، دکترین مسئولیت حمایت، حقوق بشر، مداخلات بشر دوستانه.

حقوق بین‌الملل در آغاز قرن بیست و یکم با چالش‌های فراوانی روبرو شده که یکی از مهم‌ترین آنها، بحث مداخله در کشوری است که متهم به عدم رعایت و یا نقض فاحش حقوق بشر می‌باشد. منشور ملل متحد در خصوص استثنائات وارده بر اصل عدم توسل به زور به دو مورد خاص توجه داشته است: ۱. اقدامات سازمان ملل در چارچوب فصل هفتم منشور ۲. دفاع مشروع. منشور به هیچ‌وجه به استثناء سومی که همان مداخله بشردوستانه می‌باشد، اشاره‌ای ننموده است (موسوی و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۶۰)؛ اما در سال‌های اخیر مباحثی در باب مشروعیت چنین مداخله‌هایی توسط حقوقدانان مطرح شده است که «دکترین مسئولیت حمایت» یکی از آنها می‌باشد.

«نظریه مسئولیت حمایت» در برخورد با مشکلات و موانع حفظ حقوق بشر در درون کشورها که از نبود ساختاری مدون و تحکیم یافته در میان اسناد و رویه‌های بین‌المللی ناشی می‌شد، در آغاز قرن بیست و یکم پا به عرصه حقوق و روابط بین‌المللی نهاد. این نظریه، در اصل شکل‌گیری خود را پس از ناکارآمدی اصل عرفی مداخلات بشردوستانه در دهه نود شروع کرده است. کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت کشور نخستین گام را در طرح ایده مسئولیت حمایت برداشته است. کانادا این کمیسیون را با هدف کنار گذاردن موانع سنتی حفظ حقوق بشر، یعنی اصل حاکمیت کشورها و اصل منع مداخله در امور داخلی کشورها تأسیس کرد. پیش‌زمینه سیاسی دکترین حمایت مسئولیت، شکست جامعه بین‌المللی در جلوگیری از فجایع انسانی در سومالی در سال ۱۹۹۳، نسل‌کشی‌های رواندا در سال ۱۹۹۵ و مداخله نظامی در کوزوو در سال ۱۹۹۹ بود (Brunnee and Brunnee, 2005: 45).

در این راستا، نشست سران کشورهای جهان، در شصت‌مین سالگرد تأسیس سازمان

ملل متحد در سال ۲۰۰۵، یکی از بزرگترین گردهمایی‌های طول تاریخ در حوزه حقوق و روابط بین‌الملل بوده است که در آن، حدود ۱۷۰ کشور جهان، به منظور به دست آوردن اجماع بر سر موضوعات مختلف حقوقی و سیاسی، از جمله نظریه مسئولیت حمایت، حضور به هم رسانیدند. سند نهایی نشست، در بندهای ۱۳۸ تا ۱۴۰، به طور کامل به مسئله مسئولیت حمایت می‌پردازد و تلاش می‌کند تا ضمن ارائه شالوده‌ای از گزارشات قبلی، با ایجاد اصلاحاتی در نظرات پیشین، اجماع بین‌المللی را برای مسئولیت حمایت به دست آورد. سند نهایی، چهار تعهد اصلی را برای مسئولیت حمایت پیش‌بینی می‌کند: نخست، تمام کشورها، تصدیق کردند که در قبال شهروندان‌شان در برابر چهار جرم نسل‌زدایی، جرائم جنگی، پاکسازی قومی و جرائم علیه بشریت، مسئولیت حمایت دارند؛ دوم، کشورها موافقت کردند تا در تهیه کمک برای ایجاد ظرفیتی که کشورها برای برآمدن از عهده مسئولیت‌هایشان، به آنها نیازمندند، مساعدت نمایند؛ سوم، در وضعیتی که کشور میزبان، به صورتی آشکار در انجام مسئولیت‌هایش ناکام بماند، کشورها موافقت نمودند تا از تمام روش‌های صلح‌آمیز برای حمایت از جمعیت آسیب‌پذیر، استفاده کنند؛ چهارم، این اقدامات (اقدامات صلح‌آمیز) باید ناکام بمانند یا نامناسب فرض شوند تا شورای امنیت آماده استفاده از تمام روش‌های ضروری، از جمله استفاده از نیروی قهری، گردد (Pattison, 2012: 17-29). در این راستا، با توجه به اهمیت موضوع، این پژوهش به دنبال بررسی سیر تطور تاریخی رابطه میان حاکمیت و دکترین مسئولیت حمایت در قالب مداخلات بشردوستانه است. برای بررسی این مسئله، ابتدا مفهوم حاکمیت مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس تاثیر توسعه حقوق بین‌الملل در قالب حقوق بشر و همچنین تاثیر مداخلات بشر دوستانه به عنوان نمود دکترین مسئولیت حمایت مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. مفهوم حاکمیت

ریشه مفهوم حاکمیت به معنای امروزی آن به زمان تشکیل دولت‌های سرزمینی مدرن برمی‌گردد که سلطنت از این مفهوم به عنوان ابزاری برای تحکیم سلطه خود بر شاهزادگان فئودال استفاده می‌کرد. در زمانی که بی‌ثباتی و بی‌نظمی دوام و بقای جوامع را تهدید می‌کرد؛ این باور وجود داشت که دولت‌های مقتدر برای اعمال حاکمیت بر سرزمین

و شهروندان لازم است. نوع حکومت، خواه سلطنتی، اشراف‌سالاری و یا دموکراسی، مورد نظر قرار نداشت بلکه مهم قابلیت این حکومت‌ها در اعمال حاکمیت از طریق استقرار نظم بود. این مفهوم حاکمیت از طریق مجموعه‌ای از نظریات که به منزله اعلام پایان سلطه اخلاقی کلیسا بر رهبران غیردینی اروپا بود، وارد تئوری‌های روابط بین‌المللی شد (لیونز، ۱۳۷۳: ۶). در این ارتباط، معاهده وستفالی (۱۶۴۷) نقطه عطفی در تاریخ است. این معاهده به جنگ‌های سی‌ساله مذهبی پایان داد و منجر به ظهور دولت مدرن در اروپای غربی شد، دولت مدرنی که به تدریج مسئله و مفهوم حاکمیت را به عنوان یکی از مشخصه‌های و مفاهیم حوزه روابط بین‌الملل تبدیل کرد.

در حقوق عمومی، حاکمیت به معنی قدرت برتر، قدرت ما فوق و قدرت مطلق و انحصاری هر کشور است. اصل حاکمیت برای نخستین بار در قرن ۱۶ توسط ژان بدن فرانسوی ابراز گردید و عده‌ای از فلاسفه و حقوقدانان دیگر از او پیروی نمودند. این عده از دانشمندان، قدرت سیاسی یا قدرت حکومت را در نظام داخلی با حاکمیت درهم آمیخته‌اند و معتقدند که چنین قدرتی ما فوق تمام قدرتهاست و جنبه غیرمشروط و مطلق و دائمی دارد. طبق نظر آنان، در نظام بین‌المللی نیز حاکمیت به معنای عدم وابستگی به قدرت دیگر است (بیگدلی، ۱۳۸۰: ۲۱۰).

اقدامات دولت‌ها که بعد از پایان جنگ سرد با تصویب شورای امنیت صورت گرفته، مداوماً مفهوم تهدید صلح و امنیت بین‌المللی را توسعه داده است. در واقع این روند در طول جنگ سرد با اتخاذ تصمیمات قهری شورا، در قالب تحریم‌های اقتصادی و تسلیحاتی و تحریم نفتی علیه اقلیت حاکم سفیدپوست در رودزیای جنوبی و آفریقای جنوبی آغاز گردید. در هر دو مورد شورای امنیت به فصل هفتم منشور توسل جست و این اقدام را پاسخی به «تهدیدات علیه صلح و امنیت بین‌المللی»، توصیف کرد. تحول در خصوص احراز تهدید نسبت به صلح و امنیت بین‌المللی در سال‌های دهه ۱۹۹۰ سرعت گرفت (وایس، ۱۳۸۷: ۵۱).

تصمیماتی که شورای امنیت در چهارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل اتخاذ می‌کند از شمول صلاحیت داخلی دولت‌ها خارج شده است. در این خصوص بند ۷ ماده ۲ صراحت دارد. برای اینکه شورای امنیت بتواند به موجب فصل هفتم به اقدامات قهرآمیز متوسل گردد. ابتدا باید طبق ماده ۳۹ منشور وجود تهدید بر علیه صلح، نقض صلح، یا

تجاوز را احراز کند. بنابراین، اگر شورای امنیت وضعیت را تهدید یا نقض صلح یا عمل تجاوز تلقی کرد دولتی دیگر نمی‌تواند به بهانه اعمال صلاحیت داخلی آن دولت مانع از اقدامات قهری شورای امنیت شود (آقایی، ۱۳۷۵: ۲۴۹).

گسترش مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی توسط شورای امنیت از بیانیه نهایی اولین اجلاس سران شورای امنیت که در ژانویه ۱۹۹۲ برگزار شد به خوبی پیداست: «نبود جنگ و درگیری بین دولت‌ها به خودی خود تضمین‌کننده صلح و امنیت بین‌المللی نمی‌باشد. منابع غیرنظامی، عدم ثبات در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، انسانی و زیست محیطی اکنون تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی به شمار می‌آیند. اعضای سازمان ملل به طور کلی باید از طریق ارکان ذیربط سازمان ملل متحد اعلامی اولویت را به این مسأله بدهند (Bellamy, 2011: 13).

۲. توسعه حقوق بین‌الملل و حاکمیت دولت‌ها

بند ۲ ماده ۱ منشور ملل متحد خصوصاً مقرر می‌دارد که «همه اعضا به منظور تضمین حقوق و منافع ناشی از عضویت باید تعهدات خود را بر طبق منشور حاضر با حسن نیت انجام دهند.» افزون بر آن، تحت مقررات مربوط به «مقاصد و اصول» همین ماده دولت‌های عضو را موظف می‌کند جهت نیل به همکاری بین‌المللی برای حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و یا بشردوستانه و نیز ارتقا و ترغیب احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی بکوشند. همچنین این ماده سازمان ملل متحد را چون کانونی برای هماهنگی اقدامات دولت‌ها در حصول این مقاصد مشترک می‌داند. بدین ترتیب منشور، مسائل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بشردوستانه و حقوق بشر را به سطح بین‌المللی ارتقاء می‌دهد (وایس، ۱۳۸۷: ۴۱).

از بررسی اجمالی گوشه‌هایی از توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل در دوره پس از تاسیس سازمان ملل چنین بر می‌آید که حقوق بین‌الملل در این دوره گسترش چشمگیری داشته است. تعداد زیادی از کنوانسیون‌ها، پروتکل‌ها و دیگر اسناد حقوقی که در این زمینه تهیه و تصویب و بر روابط بین دولت‌ها حاکم شده و تنوع موضوعاتی که راجع به آنها در روابط بین دولت‌ها قاعده وضع شده، موید این ادعاست. در این میان باید به نقش ارکان و کمیته‌های اصلی و فرعی سازمان ملل که در چهارچوب وظایف خود به

توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل می‌پردازند اشاره نمود (میرزایی‌گینجه، ۱۳۷۳: ۱۱۷). از دهه ۱۹۶۰ به بعد جامعه بین‌المللی با گذر از دیواره حاکمیت دولت‌ها، قواعدی ناظر بر روابط بین دولت‌ها و اتباع‌شان که زمانی در صلاحیت داخلی دولت‌ها بوده وضع کرده است. کنوانسیون‌های متعدد حمایت از حقوق بشر اعم از زنان و کودکان از این نمونه‌اند.

۳. حقوق بشر و تأثیر آن بر حاکمیت

از موضوعاتی که به طور متقابل بر تحول اصل حاکمیت و تعدیل اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها موثر بوده است، موضوع حقوق بشر و بین‌المللی شدن آن است. آنتونیو کاسسه حقوقدان شهیر ایتالیایی، اصل احترام به حقوق بشر را «مشخصه دوران جدید جامعه بین‌المللی» می‌داند. از نظر او این اصل به گونه‌ای در رقابت، اگر نگوییم در تضاد با اصول سنتی احترام به برابری مطلق کشورها و منع مداخله در امور داخلی است (کاسسه، ۱۳۷۵: ۱۸۵).

منشور ملل متحد را باید سند اولیه در رابطه با تعیین محدوده جغرافیایی التزام دولت‌ها در اجرای ترتیبات حقوق بشری دانست. بند ۷ از ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد اشاره به حیطة تحت صلاحیت داخلی دولت‌ها دارد. چنین به نظر می‌رسد که باید این قید را مبنا و سنگ بنای آغازین سیر تکامل مفهوم مد نظر ما قرار داد. محدوده صلاحیت داخلی دولت‌ها بستگی به توسعه حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل دارد، از این رو مسائل مربوط به حقوق بین‌الملل عمومی را دیگر نمی‌توان الزاماً داخل در حیطة صلاحیت دولت‌ها تلقی کرد؛ چون حقوق بین‌الملل موجود در معاهدات بین‌المللی موضوع خاصی که در این معاهدات تنظیم گردیده را از حیطة هرگونه صلاحیت انحصاری خارج می‌نماید. از سوی دیگر جایگاه حقوق بشر در پیشگاه منشور ملل متحد همواره با عبارتهایی شامل «ارتقا»، «تشویق» و «حفاظت» مشخص گردیده است. ارتقا و تشویق به رعایت حقوق بشر از دیدگاه ملل متحد به مثابه اموری بلا منازعه قلمداد می‌گردد، لذا تمامی اقدامات و ترتیبات مربوط به آنها دیگر به ماهیت در محیط انحصاری اختیار دولت‌ها مستقر نیست. اما در مورد حفاظت این صلاحیت به گونه‌ای متفاوت رغم خورده است و این تفاوت به طور عمده به تعریف این مفهوم برمی‌گردد. از این جهت باید اقدامات مرتبط و منتسب بدان را به دو دسته اقدامات مستقیم و غیرمستقیم تقسیم‌بندی کرد. اقدامات

مستقیم در حفاظت از حقوق بشر را باید متعلق به صلاحیت داخلی دولت‌ها قلمداد نمود. حال آنکه در وضعیت‌های مربوط به نقض شدید و سیستماتیک حقوق بشر، نسل‌زدایی، اهمال در عدم تبعیض و یا مسئله تعیین سرنوشت اساساً در صلاحیت ملل متحد قرار می‌گیرند (مدنی، ۱۳۸۷: ۲۳۷).

با تحول جامعه بین‌المللی و سر برآوردن مفاهیم و ارزش‌های در پرتو اندیشه بشردوستانه، دیگر نه می‌توان بر مطلق بودن «حاکمیت ملی» تکیه کرد و نه مرزهای آن را دیوارهای آهنین پنداشت. حقوق بین‌الملل امروزی نمی‌پذیرد که دولت‌ها با استناد به اصل عدم مداخله دست به هر کاری بزنند، با افزایش آگاهی‌ها در زمینه حقوق بشر، بیشتر شدن سازمان‌های غیردولتی هوادار حقوق بشر و سازمان‌های منطقه‌ای و به ویژه بالا گرفتن حساسیت‌های جامعه جهانی نسبت به حقوق بشر می‌توان گفت که دیگر حاکمیت ملی سکان‌دار حقوق بشر نیست.

۱-۳. اصل عدم مداخله و تعدیل آن

موضوع دخالت در امور داخلی دیگران تا پیش از تصویب منشور ملل متحد از جمله موضوعاتی بود که با توجه به آزادی عمل کشورها در توسل به زور و آغاز جنگ با دیگران ممنوعیت و محدودیت عام و مشخصی نداشت. لذا دخالت یا عدم دخالت در امور داخلی دیگران تابع اراده، خواست موجود، منافع و قدرت کشور مداخله‌گر از یک سو و منافع و قدرت کشور هدف مداخله از سوی دیگر بود. با تصویب منشور ملل متحد برای نخستین‌بار ممنوعیت دخالت در چنین اموری صریحاً مورد اشاره گرفت. بند ۷ ماده ۲ منشور می‌گوید: «هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که ذاتاً جزء صلاحیت داخلی هر کشوری است، دخالت نماید و اعضا را ملزم نمی‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند. لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد آورد.» (MacQueen, 2011: 45-47)

با این حال، قلمرو قاعده ممنوعیت مداخله در امور داخلی کشورها هنوز نیز از جمله موضوعات جنجال برانگیز به شمار می‌رود. در این خصوص برخی از علمای حقوق بین‌الملل از تفسیر موسع اصل عدم مداخله که بر تفسیر مشابهی از مفهوم حاکمیت پایه می‌گیرد، حمایت و جانبداری می‌کنند و هر گونه مداخله در قلمرو و حاکمیت کشورها را

به شدت مردود می‌شمارند. از سوی دیگر، گروهی نیز از تفسیر مضیق و محدود اصل عدم مداخله حمایت می‌کنند. به اعتقاد این عده، تفسیر موسع اصل حاکمیت و تفسیر مشابهی از اصل عدم مداخله، دیگر پاسخ‌گوی تقاضاهای روزافزون بین‌المللی شدن مسئولیت کشورها در قبال حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و حمایت از حقوق بشر نیست (اشلوقی، ۱۳۸۰: ۷۰-۶۹).

اصل عدم مداخله به عنوان یکی از قواعد مهم نظام‌دهنده روابط بین‌المللی که هم مبنای عرفی و هم مبنای قراردادی دارند. مانع عمده‌ای در راه هر نوع مداخله محسوب می‌شود. اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها، به عنوان اصل بنیادین در حقوق بین‌المللی، مبتنی بر حاکمیت، برابری و استقلال سیاسی دولت‌هاست. این اصل تکلیفی حقوقی بر دولت‌ها برای خودداری از دخالت در امور داخلی یکدیگر تحمیل می‌کند. البته در امور داخل در صلاحیت یک دولت اتفاق نظر وجود ندارد. «صلاحیت داخلی» مفهومی نسبی و انعطاف‌پذیر است و در منشور ملل متحد نیز معیاری در مورد چیستی صلاحیت داخلی و مرجع تشخیص آن وجود ندارد. لذا خط تفکیک میان موضوعات داخلی و بین‌المللی مبهم است (Sampford and Thakur, 2013: 229).

از نظر برخی صاحب‌نظران، هر امری که درباره آن تعهدات قراردادی یا عرضی بین‌المللی وجود دارد، از حیثه امر منحصراً داخلی کشورها بیرون می‌آید، از نظر «گردن»، صلاحیت داخلی با توسعه روابط بین‌المللی تعیین می‌شود و تشخیص داخلی یا بین‌المللی بودن یک موضوع با معیارهای سیاسی و حقوقی تغییر می‌کند. به نظر او «عملکرد سازمان ملل به نفع معیارهای سیاسی بوده». چرا که در عمل، تشخیص داخلی یا بین‌المللی بودن موضوعات به ارگان‌های سیاسی آن یعنی مجمع عمومی و شورای امنیت سپرده شده است (شریفیان، ۱۳۸۰: ۸۰۲).

بسیاری کسان همچون "میشل فوچر" فرانسوی، استاد ژئوپلتیک، حاکمیت را مطلق نمی‌دانند و می‌گویند حاکمیت دژی نیست که رژیم‌های راحت‌طلب و جنایتکار پشت آن سنگر بگیرند، دولت‌ها از آن رو حاکمیت دارند و به عبارتی با هم برابرند که قادر به ایجاد نظم جمعی و حفظ روابط صلح‌آمیز هستند. از همین رو مداخله، به عنوان مجازات، در مورد دولت‌هایی به کار گرفته می‌شود که با پایبندنماندن به تعهدات و وظایف خود در برابر شهروندان و جامعه بین‌الملل، اصل همزیستی مسالمت‌آمیز را به خطر می‌اندازند.

رویه سازمان بین‌الملل نشان می‌دهد که حاکمیت هر دولت در زمینه امور ملی، آنجا که با حقوق دیگر دولت‌ها برخورد می‌کند یا یکی از حقوق اساسی انسان را به خطر می‌اندازد، محدودیت می‌پذیرد و نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را به موجب مقررات حقوق بین‌الملل و قواعد موضوعه و نظامات حقوق بین‌الملل مجاز به مداخله حتی در امور داخلی دولت‌ها می‌شوند. در اینجا است که نبود دموکراسی و نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت که بخشی از مجموعه حقوق بشر است، مداخله عوامل غیرملی و نقض حاکمیت و استقلال را موجب می‌شود. در این زمینه، مداخله جامعه جهانی در امور کشورها از طریق نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، می‌تواند حوزه‌هایی چون صلح و امنیت بین‌المللی، محیط زیست، مداخله بشردوستانه، حقوق بشر و پشتیبانی از دموکراسی و میراث مشترک را در برمی‌گیرد که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان حوزه حقوق بشر و صلح و امنیت را مورد توجه قرار داد (مولایی، ۱۳۸۴: ۲۰).

از نظر پرفسور ویرالی، حاکمیت در جهان امروز با حاکمیت در سده نوزدهم فرق اساسی دارد و در حقوق بین‌الملل کنونی، در سنجش با برداشت سنتی، با دو محدودیت بزرگ روبرو شده است. محدودیت نخست در زمینه کاربرد خودسرانه زور است که پیشتر جزء لاینفک حاکمیت به شمار می‌آمد و محدودیت دوم ناشی از افزایش احترام به حقوق بشر و حقوق ملت‌هاست. حقوقی که در گذشته چند و چون آن یک‌سره به خواست حکومت بستگی داشت. چنان که پل مری دوپوئی گفته است شناسایی حقوق بشر، تعهدات بین‌المللی بر دوش دولت‌ها نهاده که این تعهدات بر اعمال انحصاری صلاحیت در محدوده سرزمین اثر می‌گذارد (میرزایی‌یگنجه، ۱۳۷۳: ۴۸). به سخن دیگر، از دید حقوقدانان اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها نمی‌تواند توجیه‌کننده رفتار ناپسند برخی دولت‌ها در نقض گسترده حقوق بشر در قلمروشان باشد. در جهان امروز دیگر نمی‌توان مقوله حقوق بشر را در صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار داد.

۴. مداخلات بشردوستانه؛ مفاهیم و تاثیر آن بر حاکمیت ملی

مداخلات کشورها و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در امور داخلی کشورهای دیگر پدیده جدیدی در روابط بین‌الملل نیست. گذشته از جنگ و مداخله جهت تامین منافع انسانی چه در جامعه داخلی و چه در جامعه بین‌المللی یک حقیقت رایج، معمول و

متداول بوده است. مداخله بشردوستانه^۱ از دیر باز چه در نظریه و چه در عمل کاربرد فراوان داشته است. در یونان باستان موضوع جنگ‌های آرمانی و غیرآرمانی (جنگ‌های عادلانه و غیرعادلانه مطرح بوده و بر پایه آن اصل که مشروع بودن مداخله در برابر متجاوزان شناخته شده بود (Ramsbotham and Woodhouse, 1996: 18) تعدادی از روحانیون مسیحی به ویژه سن توماس داکن در چارچوب مبحث جنگ و صلح بر این مفهوم پرداخته بودند. در سده‌های شانزدهم و هفدهم هم که کشورهای مستقل به مفهوم امروزی سر برآوردند، با نویسندگان پیرو حقوق طبیعی همچون ویتوریا و سوارز اسپانیایی روبرو می‌شویم که ملاحظات کشورهای خود در نواحی مختلف جهان به ویژه در قاره آمریکا را در قالب حق ارتباط اجتماع، تجارت و تبلیغ دین مسیح مجاز و مشروع قلمداد کرده‌اند. در حوزه عمل، اصل مشروع بودن، ملاحظه در قالب کنسرت اروپا یا همان دیپلماسی موازنه قدرت، نمود چشم‌گیری داشته است. کشورهای بزرگ اروپایی برای حفظ سلطنت خود و حوزه نفوذ خویش و ترس از انقلاب و آشوب و بر سر هم با هدف حفظ وضع موجود، برای خود حق مداخله در کشور های ضعیف قائل می‌شدند. بدین‌سان تا آغاز سده شانزدهم که روابط میان ملت‌ها و اقوام بر اصول غیرحقوقی استوار بود، مداخلات بشردوستانه شکل خاصی نداشت و کشوره های نیرومند، حقوق ویژه‌ای برای کشورهای کوچک یا دیگر سرزمین‌ها قایل نمی‌شدند و آنها را با زیر پا گذاشتن حقوق ساکنانش ضمیمه خاک خود می‌کردند. هر چند برخی از این مداخلات در راستای پشتیبانی از اقلیت‌ها و نژادهای وابسته به خودشان بود (فروغی‌نیا، ۱۳۸۹: ۳۶).

مفهوم مداخله بشردوستانه را نخستین بار گروسیوس هلندی در سده هفدهم مطرح کرد و کاربرد زور از سوی یک یا چند دولت برای پایان دادن به بدرفتاری با اتباع‌شان در دیگر سرزمین‌ها را مشروع دانست، به شرط آن که این بدرفتاری چنان گسترده و وحشیانه بوده باشد که وجدان جهانی را تکان دهد. گروسیوس راجع به مداخله بشردوستانه چنین نوشته است: «یک مسئله دیگر وجود دارد و آن اینکه آیا به خاطر اتباع دولت دیگر برای دفاع از آنها در مقابل جراحات وارده توسط حاکمشان می‌توان جنگ مشروعی باشد. یقیناً از زمان تاسیس جوامع متمدن در این خصوص شک وجود نداشته است که هر حاکمی نسبت به اتباعش از حقوق ویژه‌ای برخوردار است اما اگر یک مستبد مرتکب اعمال

بیرحمانه‌ای علیه اتباعش شود که هیچ مرد عادل نمی‌تواند آن را تایید بکند، در چنین صورتی ارتباط اجتماعی انسان از بین نمی‌رود» (Thakur, 2008:44).

بحث بر سر مفهوم مداخله بشردوستانه در امور کشورها به ویژه تحت عنوان بشردوستانه (البته نه به مفهوم کنونی آن) از دیرباز در حقوق بین‌الملل عمومی مطرح بوده به طور کلی کمتر واژه‌ای را در حقوق بین‌الملل می‌توان یافت که بحث‌های پیچیده و دامنه‌داری مثل مداخله بشردوستانه انجامیده باشد. در اسناد بین‌المللی متعددی از جمله عهدنامه‌ها و قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز منعکس گردیده و در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری نیز مورد بحث قرار گرفته است با این وجود می‌توان گفت هنوز همه مسائل و زوایای موضوع روشن نشده و جای بحث در بسیاری از زمینه‌های آن باقی است و حتی تعریف جامع و مانعی از مداخله در دست نیست. البته وجود تعاریف منطقی از «اصل عدم مداخله» به عنوان اصل مسلم در حقوق بین‌الملل حائز اهمیت است (Ramsbotham and Woodhouse, 1996: 24).

کاواره استاد بنام حقوق بین‌الملل، در تعریف بین‌الملل می‌گوید: «اعمال نفوذ کشوری در امور داخلی کشوری دیگر در جهت تحمیل اراده خود بر آن کشور» کاواره در این تعریف سعی بر آن داشته است مداخله را نفوذ در امور داخلی دیگران تعریف نماید این در حالی است که بسیاری مولفان مداخله را به امور خارجی هم توسعه دادند و در تعریف آن از دخالت در امور داخلی و خارجی کشور دیگر سخن به میان آورده است. از جمله شارل روسو در تعریف مداخله می‌گوید: «مداخله کار کشوری است که در امور داخلی یا خارجی کشور دیگری نفوذ می‌کند تا آن را به انجام دادن یا ندادن عملی یا پرداخت خسارتی وادار کند. کشور مداخله‌کننده از موضع قدرت عمل می‌کند و در پی آن از اراده خود را با اعمال فشار (سیاسی، اقتصادی، روانی، نظامی و غیره) برای به کرسی نشاندن نظرهای خود تحمیل کند» (سرتیپی، ۱۳۸۶: ۴۲).

در دایره‌المعارف حقوق بین‌الملل عمومی تحت عنوان تعریف و تعیین حدود به مفهوم مداخله چنین آمده است: «با این که مفاهیم مداخله و عدم مداخله به اصولی است که در حقوق بین‌الملل بیشتر از هر چیز دیگری مورد بحث واقع شده و کشورها همواره سعی نمودند هر گونه دخالت کشور دیگر در امور که آنها را داخلی یا برون‌مرز تلقی می‌کنند غیرقانونی معرفی نمایند. اما مرز روشن و تعاریف کارسازی در این خصوص

هنوز وجود ندارد. طبق اغلب نویسندگان، مداخله آن نیست که کشوری در امور داخلی یا خارجی کشوری به منظور وادار کردن آن کشور به انجام رفتاری نفوذ کند و بدون وسیله بر او فشار آورد و اراده حاکم کشور تحت مداخله را نقض نماید. ونسنت مداخله را چنین تعریف می‌کند: «کاری که به دست یک دولت، گروهی وابسته به آن یا شماری از دولت‌ها یا سازمان بین‌المللی با زور در کشور دیگر صورت گیرد» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۸۰۸).

ژاک مورژن استاد دانشگاه تولوز نیز معتقد است: «مداخله در حالتی عینییت می‌یابد که شخصی اعم از حقیقی یا حقوقی عملی را انجام می‌دهد، صرف نظر از اینکه تقاضای یک یا چند شخص ثالث صورت پذیرد یا صرف نظر از این که در راستای اجرای قاعده حقوقی، قراردادی یا غیر از آن باشد. به اوضاع و احوال زمان وقوع آن عمل و انگیزه‌ها و مقاصد مرتکبین آن توجهی نمی‌شود، البته مداخله یا بنا بر درخواست و تقاضا به عمل می‌آید یا بر اساس حق و صلاحیتی که بر آن کشور اعطا شده است. بنابراین، مداخله در کمترین حالت منوط به وجود اجازه انجام آن و در بیشترین حالت منوط به وجود حق و صلاحیت انجام آن است (Genser and etal, 2012: 56). در نتیجه می‌توان گفت واژه «مداخله» فعالیت‌های زیادی را به صورت بالقوه تحت پوشش قرار می‌دهد که مداخله نظامی یکی از انواع مداخلات می‌باشد.

در خصوص اینکه چه اقداماتی مداخله محسوب می‌شود نظرات متفاوتی مطرح شده است: برخی هر اقدامی که از سوی دولت مداخله‌گر علیه کشور ایجادکننده فاجعه بشری صورت گیرد، مداخله قلمداد کرده است و خواستار شامل شدن برنامه‌های مشروط حمایتی که از سوی سازمان‌های مالی و بین‌المللی اعلام می‌شود، هستند. برخی دیگر نیز خواستار توجه به هر نوع اقدام قهری فوری شده و آن را مشمول مداخله دانستند، از نظر این گروه، مداخله تنها اقدامات نظامی را در برنمی‌گیرد. بلکه مجازات یا تهدید به مجازات اقتصادی و سیاسی و تحریم‌ها و تهدیدات سیاسی و نظامی و تعقیب‌های جزایی بین‌المللی را نیز شامل می‌شود. در عین حال برخی نیز خواستار محدود نمودن این واژه در معنای بکارگیری نیروی نظامی شده‌اند. البته نوع دیگر از مداخله که باید مورد توجه قرار گیرد، در خصوص اقدامات صورت گرفته علیه یک کشور یا رهبران آن، بدون رضایت آنهاست که برای اهدافی که ادعا می‌شود جنبه بشردوستانه یا حمایتی هستند، صورت می‌پذیرد (سرتیپی، ۱۳۸۶: ۴۳).

واژه بشردوستانه از لحاظ قواعد فنی ادبی، به عنوان صفت برای مداخله آورده شده است و به نوعی هدف مداخله را بیان نموده و آن را محدود به این نوع می‌نماید: در خصوص مفهوم واژه بشردوستانه حقوقدانان نظرات متعدد را بیان نموده‌اند از جمله ژاک مورژن در این زمینه می‌گوید: «وصف (بشردوستانه) ممکن است تا آنجا گسترش یابد که آنچه را مربوط به ضمیر و صلاحیت بشریت است، دربرگیرد، اما چنین معنایی مناسب به نظر نمی‌رسد. معنای دیگر نیز می‌توان عرضه کرد که محدودتر ولی دقیق‌تر است و قابلیت به کارگیری در حقوق بین‌الملل را نیز دارد و عبارت است از اینکه بشردوستانه آن چیزی است که مربوط به حیات انسان است. در این قسمت باید به این نکته توجه نمود که حفظ و صیانت از حیات انسان به عنوان هدف نهایی نیازمند فعل یا ترک فعل است که به طور مستقیم و یا غیرمستقیم موجودیت فیزیولوژیک انسان را مطرح می‌سازد (مورژن، ۱۳۷۷: ۴۹).

بیشتر علمای حقوق بین‌الملل از نظریه‌ای حمایت کرده‌اند که بر اساس آن، نقض جدی حقوق اساسی بشر شرط اصلی مداخله بشردوستانه محسوب می‌شود. از این رو، در اغلب تعاریفی که از مداخله بشردوستانه ارائه شده به نقض «عمده»، «وسیع» یا مداوم، حقوق اولیه یا اساسی بشر اشاره گردیده است (اسکندری، ۱۳۸۳: ۱۱۲-۱۱۱).

الکساندر اورا خلایشویلی در تعریف مداخله بشردوستانه می‌گوید: «مداخله بشردوستانه به معنی مداخله قهرآمیزی است که عموماً از طریق عملیات نظامی توسط شورای امنیت، گروهی از دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی با مجوز از شورای امنیت در قلمرو دولت دیگر و در جهت حفظ و حمایت از جان و حقوق اساسی و بنیادین افراد موجود در قلمرو آن دولت صورت می‌گیرد، می‌باشد (Orakhelashvili, 2000: 57). در تکمیل تعریف می‌توان گفت مداخله بشردوستانه عبارت است از مداخله دولت و یا گروهی از دولت‌های X با مجوز از شورای امنیت با توسل به اهرم‌های سیاسی و دیپلماتیک، رسانه‌ای اقتصادی و در آخر نظامی در داخل سرزمین دولت Y به نفع Z (اشخاص و گروه‌های خاص) با هدف خاتمه یا حداقل کاهش نقض فاحش حقوق بشری که Z را بالفعل یا بالقوه (تحت شرایطی) تهدید می‌کند و دولت Y توانایی رفع آن را نداشته یا اصلاً مایل به اتخاذ تولیدی در این زمینه نمی‌باشد. مداخله با به کارگیری زور توسط یک یا گروهی از کشورها علیه کشور دیگر، به منظور پیشگیری یا مقابله با نقض گسترده

و فاحش حقوق بشر در حمایت از اتباع دولت ثالث یا دولتی که در قلمرو آن مداخله انجام می‌شود با رعایت حسن‌نیت به عنوان آخرین راهکار، بدون رضایت دولت مداخله شونده با مجوز شورای امنیت و با در نظر گرفتن نتایج مثبت و معقول آن (حبیب‌زاده، ۱۳۸۶: ۶).

۴-۱. مداخله بشردوستانه پیش از تدوین منشور ملل متحد

آغاز این دوره را می‌توان سال ۱۸۲۷ دانست که انگلستان، فرانسه و روسیه به پشتیبانی از یونانی‌ها در برابر ترک‌ها پرداختند. مداخله دولت‌ها قبل از تدوین منشور ملل متحد، بیشتر برای پشتیبانی از اتباع خود در خارج یا پشتیبانی از اتباع دولت دیگر بود. در مورد نخست می‌توان به مداخله کشورهای غربی در چین (۱۹۰۰) و آمریکا در نیکاراگوئه (۱۹۰۹) اشاره کرد (کرمی، ۱۳۷۵: ۵۳). در مورد دوم، گذشته از دخالت برخی کشورها در یونان، اقدامات فرانسه در روسیه و راستای پشتیبانی از مسیحیان مارورنی در ۱۸۶۰، اتریش، فرانسه، ایتالیا، پروس و روسیه در ۸-۱۸۶۶ برای پشتیبانی از مسیحیان در جزیره کرت و دخالت دولت‌های غربی به سود مسیحیان مقدونی در ۸-۱۹۰۳ از دیگر موارد مداخله بشردوستانه پیش از تدوین منشور بوده است (Finnemore, 2003: 154).

همان‌گونه که دیده می‌شود، دخالت‌ها با هدف پشتیبانی از اتباع دیگر کشورها به ویژه مسیحیان آغاز شده و سپس کار به پشتیبانی از اتباع قدرت مداخله‌گر کشیده است. تا قبل از جنگ جهانی اول با وجود تمام چراهایی که در زمینه اساس قانونی و قلمرو اجزایی مداخله بشردوستانه وجود داشت، بیشتر نویسندگان حقوقی مشروعیت این نهاد را پذیرفته بودند. در مقابل، برخی نیز با استناد به اصل عدم مداخله، دخالت به دلیل انسانیت را غیرقانونی می‌دانستند. آنها معتقد بودند نمی‌توان ادعا کرد مداخله بشردوستانه به صورت یک قاعده عرفی بین‌المللی پذیرش عام یافته است. بررسی توسل به زور از سوی دولت‌ها در حقوق بین‌الملل عرفی تحت عنوان مداخله بشردوستانه نشان می‌دهد منافع استراتژیک و تجاری دولت‌ها نقش عمده‌ای در چنین اقداماتی داشته است. به طوری که برانلی می‌گوید: «تنها موردی که می‌توان گفت مداخله بشردوستانه ارتباطی با منافع دولت دخالت‌کننده نداشته، دخالت فرانسه در لبنان در سال ۱۸۶۰ بوده است (سرتیپی، ۱۳۸۶: ۳۷).

۲-۴. مبنای مداخله پیش از منشور ملل متحد

هر چند می‌توان استدلال کرد که اصل صریحی در حقوق و روابط بین‌الملل وجود ندارد که به کشورها حق دهد در امور دیگر کشورها دخالت کنند و گذشته از آن دست کم از ۱۹۲۸ با امضای پیمان بریان-کلوگ اصل خودداری از کاربرد زور در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است، اما نظر برخی علمای حقوق در این باره متفاوت است. برخی حقوقدانان مداخله بشردوستانه را مشروع می‌دانند و شماری آنان با استناد به حق محافظت از خود و خودیاری درصدد توجیه این گونه دخالت‌ها برآمده و می‌گویند جزئی از حقوق بین‌الملل عرفی شده است (کرمی، ۱۳۷۵: ۵۲).

در مورد پشتیبانی از اتباع دولت دیگر و دخالت در کشور دیگر، نظریه پردازانی چون گروسیوس و اپنهایم به این باورند که اگر حقوق مردمانی در کشوری از سوی دولت آن کشور پایمال شود، جامعه بین‌الملل حق دارد به پشتیبانی از آنان برخیزد (جلیلی و ایمانی، ۱۳۸۹: ۵۲). از دید اپنهایم قانونی بودن مداخله بشردوستانه در حقوق بین‌الملل عرفی بر این فرض استوار است که دولت‌ها موظفند در رابطه با اتباع خود و اتباع دیگر دولت‌ها حداقل حقوقی را رعایت کنند (Finnemore, 2003: 156). در اینکه ماهیت مداخله‌هایی که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم صورت گرفت، واقعا بشردوستانه بوده جای شک و تردید بسیار است. زیرا غالبا متوجه امپراتوری در حال اضمحلال عثمانی و با هدف حمایت از استقلال خواهی اقلیت غیرمسلمان ساکن در آن قلمرو و با نیتی کاملاً سیاسی بوده است. در نتیجه باید گفت استفاده از عنوان مداخله بشردوستانه در این دوره صرفا بهانه‌ای برای پیشبرد منافع ملی خصوصا دول اروپایی و ایالات متحده بوده، زیرا مفهوم حقوق بشر هنوز آنچنان فراگیر نبوده که جایگاهی در سیاست خارجی دول مزبور داشته باشد. همچنین موارد استفاده از این عنوان به تعدادی نبوده است که بتوان از آن به عنوان رویه کشورها نام برد. پس به این عقیده که پیش از جنگ جهانی دوم این دکترین بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی شده است باید تردید کرد (آقایی، ۱۳۸۳: ۶۰).

منشور سازمان ملل متحد درباره جنگ و کاربرد زور مقررات و قواعد بسیار پرمنعنی و بنیادینی را مقرر نموده است. سرآغاز منشور بیانگر قصد و نیت استوار همه دولت‌ها و تعهد حقوقی‌شان برای ترک جنگ و کاربرد زور در روابط بین‌الملل بود. در حقیقت با تصویب منشور ملل متحد، برای نخستین بار تأمل در چنین اموری به طور صریح مورد توجه قرار

گرفت. به موجب منشور کاربرد زور و یا حتی تهدید به کاربرد زور در روابط بین‌الملل منع شده و تنها استثنای آن «دفاع مشروع» بیان گردید که در ماده ۵۱ منشور تعریف و پیش‌بینی شده است. پس از جنگ جهانی دوم و تصویب منشور ملل متحد اصل مداخله بشردوستانه بیش از پیش در معرض حذف شدن قرار گرفت (سرتیپی، ۱۳۸۶: ۳۹).

۳-۴. تدوین منشور ملل متحد و مداخلات بشردوستانه

منشور سازمان ملل متحد درباره جنگ و کاربرد زور، مقررات و قواعد بسیار پرمعنی و بنیادینی را مقرر نموده است. سرآغاز منشور بیانگر قصد و نیت استوار همه دولت‌ها و تعهد حقوقی‌شان برای ترک جنگ و کاربرد زور در روابط بین‌المللی بود. در حقیقت با تصویب منشور ملل متحد، برای نخستین بار تأمل در چنین اموری به طور صریح مورد توجه قرار گرفت. به موجب منشور، کاربرد زور و یا حتی کاربرد زور در روابط بین‌المللی ممنوع شده و تنها استثنای آن «دفاع مشروع» بیان گردید که در ماده ۵۱ منشور تعریف و پیش‌بینی شده است. پس از جنگ جهانی دوم و تصویب منشور ملل متحد، اصل مداخله بشردوستانه نیز بیش از هر زمان دیگری در معرض حذف شدن قرار گرفت. قواعد منشور در زمینه منع توسل به زور در روابط بین‌الملل موجب تحولات اساسی در عرصه حقوق و جامعه بین‌المللی گردید. از سال ۱۹۴۵ به بعد این اصل در قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورد تأیید قرار گرفت که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- اعلامیه غیرقانونی بودن مداخله در امور داخلی دولت‌ها (۱۹۶۵)
 - اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در ارتباط با روابط دوستانه (۱۹۷۰)
 - قطعنامه تعریف تجاوز (۱۹۷۴)
 - اعلامیه افزایش کارایی اصل خودداری از تهدید یا استفاده از زور در روابط بین‌الملل (۱۹۸۸)
- در نتیجه پیش از سال ۱۹۹۰ «اصل بر احترام به قاعده آمره عدم توسل به زور و توجه به دکترین حاکمیت و عدم دخالت در امور داخلی دولت‌های دیگر» بود و این اصل به عنوان مانعی جدی بر سر راه به کارگیری مکانیزم‌های مداخله بشردوستانه مطرح شده بود. در این دوره، مداخلات بشردوستانه در سایه رقابت دو ابرقدرت قرار گرفت، بدین معنا که آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی برای جلوگیری از جنگ میان دو قطب، می‌کوشیدند که خود را کمتر درگیر این گونه مسائل کنند. با وجود این، مواردی از دخالت در این دوران

چه برای پشتیبانی از اتباع خود و چه در پشتیبانی از اتباع دولت دیگر رخ داد که میتوان به حمله هند و پاکستان شرقی در ۱۹۷۱ که به شکل‌گیری بنگلادش انجامید، دخالت ویتنام در کامبوج در ۱۹۷۸ که به دیکتاتوری خمرهای سرخ پایان داد، دخالت تانزانیا در اوگاندا در ۱۹۷۹ که مایه سرنگونی عیدی امین شد و حمله آمریکا به گرانادا اشاره کرد. به عقیده توماس جی وایس در دوران جنگ سرد همچون گذشته دخالت‌هایی که به بهانه بشردوستی صورت گرفته، بر سر هم، بیش از آنکه انگیزه‌های بشردوستانه داشته باشد، در راستای هدف‌ها و منافع دولت‌های مداخله‌گر بوده است (وایس، ۱۳۸۷: ۶۶-۶۵).

با توجه به اینکه رفتار و موضع‌گیری دولت‌ها در قبال «مداخله انسان دوستانه، همواره با در نظر گرفتن ملاحظات سیاسی و دیگر منافع‌شان صورت گرفته است. چه آن موقع که خود راساً مداخله کرده‌اند و چه هنگامی که راجع به مداخله دولتی در امور دولت ثالث موضع‌گیری کرده‌اند. در چنین شرایطی نمیتوان مدعی شد که در این دوره دولت‌های عضو جامعه بین‌المللی مداخله انسان دوستانه را به عنوان یک قاعده الزام‌آور در روابطشان با دیگر اعضای جامعه بین‌المللی پذیرفته باشند (Scharf, 2013: 18).

۴-۴. مبنای مداخله در دوران قبل از پایان جنگ سرد

مداخله بشردوستانه در منشور ملل متحد پیش‌بینی نشده است. بر پایه بندهای ماده ۲ که اعضا را از کاربرد زور به زیان یکپارچگی سرزمینی یا استقلال سیاسی دیگر کشورها باز می‌دارد و بند ۷ ماده ۲ که دخالت کشورها در امور داخلی یکدیگر را منع میکند. کشورها از نظر قانونی و حقوقی نمیتوانند دست به کاری با عنوان مداخله بشردوستانه بزنند. با این همه در دوران جنگ سرد، دولت‌هایی زیر عنوان بشردوستی دست به مداخله در دیگر کشورها زده و برای توجیه کار خود به موارد زیر استناد کرده‌اند:

۱. حقوق عرفی: هر چند در منشور اصل صریحی در مورد مداخله بشردوستانه وجود ندارد، ولی منشور به روشنی آن را رو نکرده است. بدین‌سان، در این زمینه حقوق عرفی که دخالت بشردوستانه را می‌پذیرد، معتبر است. گفتنی است که بسیاری از قطعنامه‌های مجمع عمومی مانند قطعنامه تعریف تجاوز (۱۹۷۴) و دیگر اسناد و همچنین پاره‌ای از آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد قضایایی مانند کورفور نیز نشانه پذیرفته نبودن مداخله بشردوستانه است.

۲. دفاع مشروع: تلاش نافرجام آمریکا برای نجات گروگان‌ها در ایران و حمله صهیونیست‌ها به فرودگاه انتبه در اوگاندا، با استناد به اصل دفاع مشروع توجیه شد بر پایه ماده ۵۱ منشور ملل متحد کشورها میتوانند به هنگام روبرو شدن با حمله مسلحانه، به دفاع از خود بپردازند. در هیچ یک از این موارد حمله مسلحانه صورت نگرفته بود و این نکته در جریان رسیدگی به پرونده گروگان‌های آمریکایی در ایران، در دادگاه بین‌المللی دادگستری مورد تاکید قرار گرفت (فلک، ۱۳۸۷: ۲۲). از سوی دیگر باید گفت که روح کلی منشور نشان از پذیرفته نبودن مداخله دارد.

۳. بشردوستی: گروهی برآنند که در مداخله بشردوستانه، هدف نجات دادن انسان‌ها و کمک به ایشان است، نه کاربرد زور به زیان یکپارچگی سرزمینی و استقلال سیاسی کشورها. پس نمیتوان مداخله را مخالف بندهای ۴، ۷، ماده ۲ دانست، یعنی چون انگیزه بشردوستی است، مداخله پذیرفتنی است. گذشته از آن، کسانی بر این باورند که بشردوستی با دیگر هدف‌های منشور مانند برقراری صلح نیز سازگار است. این استدلال نماینده ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل در قضیه گرانادا بود (موسوی و حاتمی، ۱۳۸۶: ۱۶۴).

۴. نبود ضمانت اجرا: پاره‌ای از حقوقدانان می‌گویند چون برای پشتیبانی از مردمانی که در شرایطی ویژه حقوق‌شان پایمال میشود ضمانت اجرا وجود ندارد. پس دولت‌ها حق دارند دست به مداخله بشردوستانه بزنند و به یاریشان بشتابند (کرمی، ۱۳۷۵: ۵).

۴-۵. مداخله بشردوستانه در دوران پس از جنگ سرد

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سبب شد که نه تنها کشورها به ویژه کشورهای غربی بتوانند در شورای امنیت آسان‌تر کار کنند، بلکه برخی از موضوعات بین‌المللی دامنه‌دارتر شود. این دو عامل یعنی افزایش دامنه برخی مسائل مانند حقوق بشر و صلح امنیت و آسان‌تر شدن موضع‌گیری در شورای امنیت، این امکان و البته ضرورت را به وجود آورد که به دخالت بشردوستانه توجه ویژه شود. در دو دوره پیش دخالت‌های بشردوستانه از سوی دولت‌های بیشتر غربی و به گونه انفرادی برای نجات جان اتباع دولت‌های مداخله‌گر یا اقلیت‌های مذهبی مسیحیان در دیگر کشورها صورت می‌گرفت. اما فروپاشی شوروی سابق و پایان جنگ سرد در اوایل دهه ۱۹۹۰ که با ایجاد بحران‌های بین‌المللی جدید

همچون جنگ‌های داخلی، شورش‌ها، کشتارهای جمعی، پاک‌سازی نژادی، قتل و غارت و غیره در داخل کشورها همراه بود، شورا را بر آن داشت تا با تلقی نقض فاحش و گسترده حقوق بشر به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی براساس اختیارات خود در قالب فصل هفتم منشور اقداماتی را انجام دهد (رشیدی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۶۴).

به عبارت دیگر، تعارض و تقابلی که به مدت چند دهه استفاده حداقلی از فصل هفتم منشور را باعث شده بود از میان رفته و فرصت‌های جدیدی که از این طریق برای همکاران میان اعضاء دائم شورای امنیت پیش آمده بود به شورا این امکان را داد تا خود را با اقتضائات جدید وفق دهد. با این اقدامات شورای امنیت ثابت کرد که دیگر نباید غفلت کرد و در مقابل نقض‌های بنیادین حقوق انسان‌ها آن هم به طور مداوم و گسترده در حین این مخاصمات کاری نکرد (ممتاز، ۱۳۸۴: ۲۰۷-۲۰۶).

در نتیجه شورای امنیت با تفسیر گسترده‌تر ماده ۳۹ منشور، دست شورای امنیت باز می‌شود تا بر پایه مواد ۴۱ و ۴۲ عمل کند. می‌توان گفت بیشترین دخالت‌های بشردوستانه در این دوره رخ داده است. در این دوره شورای امنیت برای مداخله در عراق بدون مجوز ۱۹۹۱، سومالی با مجوز ۱۹۹۲، بوسنی و هرزگوین با مجوز ۱۹۹۲، رواندا با مجوز ۱۹۹۴، هاییتی با مجوز ۱۹۹۵، سیرالئون ۱۹۹۷ کوزوو بدون مجوز ۱۹۹۸، تیمور شرقی با مجوز ۱۹۹۹، دارفور با مجوز ۲۰۰۳ و لیبی با مجوز سال ۲۰۱۱ اقداماتی را برای کاهش بر افروخته شدن بیش از پیش جنگ‌ها انجام داده است. با مروری بر عملیات انجام شده در این دهه می‌توان گفت که شورای امنیت در این موارد به دو صورت واکنش نشان داده است:

۱. در مواردی شورا از آغاز ماجرا یک‌سره پویا بوده و بر پایه فصل ۷ منشور، قطعنامه صادر کرده است. در شورای امنیت در بحران‌های بوسنی و هرزگوین^۱، سومالی^۲، رواندا^۳، هاییتی^۴، تیمور شرقی^۵، دارفور^۶ و لیبی^۷ با احراز تهدید صلح و امنیت بین‌المللی و براساس

1. Sc / Res / 770 (1992) .
2. Sc /Res / 794 (1992) .
3. Sc / Res / 929 (1994).
4. Sc / Res / 940 (1994) .
5. Sc / Res / 1272 (1999).
6. Sc / Res / 1556 (2004).
7. Sc / Res / 1973 (2011).

فصل هفتم منشور اتخاذ کلیه اقدامات لازم را تجویز نمود. این نوع مداخله نظامی بشردوستانه شورای امنیت مورد تأیید برخی از حقوقدانان قرار گرفته است.
۲. در برخی موارد، شورای امنیت قطعنامه‌ای برای مداخله صادر نکرده است، اما پس از دخالت‌های نیروهای ائتلافی و سازمان‌های منطقه‌ای، به کار آنها مشروعیت بخشیده است.

در موارد لیبریا، سیرالئون و کوزوو شورا مجوزی برای مداخله صادر نکرد با این وجود پس از مداخله جامعه اقتصادی کشورهای آفریقایی غربی^۱ به رهبری نیجریه در لیبریا^۲ و سیرالئون^۳ شورای امنیت آن را تأیید نموده است. همچنین پس از پایان حملات علیه یوگسلاوی شورای امنیت مجدداً فعال شده، با صدور قطعنامه^۴ در ژوئن ۱۹۹۹ محتوای توافقنامه منعقد، بین یوگسلاوی و سازمان ناتو را مورد تأیید قرار داد و اجازه حضور یک نیروی بین‌المللی امنیتی و غیر نظامی تحت کنترل ناتو را در کوزوو صادر نمود.

در مورد عراق با تصویب قطعنامه ۶۸۸ از سوی شورای امنیت در ۲ مه ۱۹۹۱ توافقی بین نماینده دبیر کل و دولت عراق در مورد استقرار نیرو در آن کشور صورت گرفت و قرار شد نیروهای کلاه آبی در نقاط گوناگون عراق که ضروری تشخیص داده شود، برای اقدامات بشردوستانه مستقر شوند. افزون بر کلاه آبی‌ها، دبیرکل هیأت حقیقت‌یاب نیز تشکیل داد. هر چند باید گفت در عراق شماری از عملیات مانند ایجاد مناطق امن و مناطق پرواز ممنوع به دست نیروهای ائتلافی متشکل از آمریکا، فرانسه و انگلستان انجام شد. ولی این دو مورد از عملیات در آغاز مجوز شورای امنیت را نداشت. این بدان معناست که در عراق، شورای امنیت هر دو وضعیت یویا و غیر یویا را داشته است (جلیلی و ایمانی، ۱۳۸۹: ۵۴).

1. Ecowas
2. Sc / Res / 788 (1992)
3. Sc / Res / 1162 (1998)
4. Sc / Res / 1244 (1999)

نتیجه

به صورت کلی می‌توان گفت که، در نظام حقوق بین‌الملل در حال حاضر اجماع جهانی در مورد مشروعیت و یا عدم مشروعیت کاربرد زور وجود ندارد. عده‌ای با استناد به حقوق توسل به زور آن را مشروع و قانونی می‌دانند اما در مقابل عده‌ای دیگر آن را با مبنا قرار دادن اصل منع توسل به زور و اصل عدم مداخله موجه نمی‌دانند. و تنها استثناء وارد بر دو اصل مذکور را دفاع مشروع (فردی و جمعی) و سیستم امنیت دسته جمعی می‌دانند. ریشه مشاجره درباره مداخله انسانی در اهداف متناقض سازمان ملل در منشور بین‌الملل دیده می‌شود. از طرفی، سازمان ملل برای جلوگیری از جنگ‌های هزینه‌بر طراحی شد و منشور نیاز دارد تمام کشورهای عضو حق حاکمیت کشورهای دیگر را به رسمیت بشناسند و از دخالت در امور داخلی آنها خودداری کنند. از طرف دیگر، کمیسیون حقوق بشر که در ۱۹۴۶ تاسیس شد و از اهداف اولیه آن محافظت از جمعیت‌های در معرض آسیب به شیوه ماموریت‌های صلح‌طلبانه و توافقنامه‌های چندجانبه مانند عهدنامه نسل‌کشی ۱۹۴۸ بود، با هموار نمودن مسیرهای مداخلات بشردوستانه، این رویه‌های مداخلات بشردوستانه را در برابر اصل برابری و احترام به حاکمیت و همچنین اصل عدم مداخله قرار داده است. در نتیجه، این اهداف چندسویه محافظت همزمان از کشور حاکم و همچنین حقوق بین‌المللی جامعه برای مداخله در جهت حفاظت غیرنظامیان از خشونت‌های سیاسی باعث تداوم اختلاف در مورد مداخله بشردوستانه می‌شود، که حتی با وجود ظهور دکترین مسئولیت حمایت در قرن بیست و یکم، همچنان این چالش باقی مانده است. از جمله نمودهای این چالش، می‌توان به نقض حاکمیت ملی لیبی در ۲۰۱۱ توسط نیروهای ناتو به بهانه مداخلات بشردوستانه اشاره کرد. *

کتابنامه

منابع فارسی

- آقایی، د. (۱۳۷۵). نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی. تهران: انتشارات پیک فرهنگ.
- آقایی، ق. (۱۳۸۳). «مداخله بشردوستانه از ممنوعیت تا ضرورت»، پژوهش حقوقی و سیاست، (۱۱).
- ابراهیمی، ن. (۱۳۸۶). «تحول مفهوم مداخله بشردوستانه در روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، (۳۸).
- اسکندری زنجانی، م. (۱۳۸۳). «بحثی پیرامون مداخله بشردوستانه از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، ۷ (۱).
- جلیلی، ط و ه ایمانی. (۱۳۸۹). «مداخله بشردوستانه و چالش‌های آن»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۲۵ (۲۸۱-۲۸۲).
- جی‌وایس، ت. (۱۳۸۷). مداخله بشردوستانه اندیشه در عمل. ترجمه زهرا نوع‌پرست. مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- حبیب‌زاده، ت. (۱۳۸۶). «مداخله بشردوستانه از منظر حقوق بین‌الملل»، نشریه مرکز تحقیقات استراتژیک، (۸).
- رشیدی‌نژاد، ز. (۱۳۸۶). «موازن و مرزهای مداخله بشردوستانه در رویه شورای امنیت»، نشریه مرکز امور حقوق بین‌الملل معاونت حقوق و امور مجلس ریاست جمهوری، (۳۷).
- ژاک، م. (۱۳۷۷). «مداخله بین‌المللی»، ترجمه محمود صوراسرافیل، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، (۲۳).

سرتیپی، ح. (۱۳۸۶). *مداخله بشردوستانه از تئوری تا عمل*. تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.

شریفیان، ج. (۱۳۸۰). «بین‌المللی شدن حقوق بشر»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ۱۵ (۳).

ضیایی بیگدلی، م. (۱۳۸۰). *حقوق بین‌الملل عمومی*. چاپ بیست و نهم. تهران: نشر گنج دانش.

عباسی اشقلی، م. (۱۳۸۴). *ملاحظات بشردوستانه و اصل عدم مداخله*، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، (۸۰).

فروغی‌نیا، ح. (۱۳۸۹). «مداخله بشردوستانه در حوزه بین‌الملل»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ۲۵ (۲۸۲-۲۸۱).

فلک، د. (۱۳۸۷). *حقوق بشردوستانه در مخاصمات مسلحانه*. ترجمه قاسم زمانی و نادر ساعد. تهران: نشر شهر دانش.

کاسسه، آ. (۱۳۷۰). *حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد*. ترجمه مرتضی کلانتریان. تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی.

کریمی، ج. (۱۳۷۵). *شورای امنیت سازمان ملل متحد مداخله بشردوستانه*. تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

لیونز، ج. (۱۳۷۳). «مداخله بین‌المللی، حاکمیت و آینده جامعه بین‌المللی»، ترجمه خجسته عارف‌نیا، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، (۸۴-۸۳).

مدنی، ض. (۱۳۸۷). «التزام بین‌المللی دولت به رعایت حقوق بشر»، *نشریه مرکز امور حقوقی بین‌المللی معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری*، (۳۸).

ممتاز، ج و رنجیریان، ا. (۱۳۸۴). *حقوق بین‌الملل بشردوستانه مخاصمات مسلحانه داخلی*. چاپ اول. تهران: نشر میزان.

موسوی، س و م حاتمی. (۱۳۸۶). «مداخله بشردوستانه نقض قاعده یا استثنا سوم»، *فصلنامه حقوقی دانشکده حقوق*، ۳۷ (۱).

مولایی، یوسف. (بی‌تا). *حاکمیت و حقوق بین‌الملل*. تهران: انتشارات علم.

میرزایی ینگجه، سعید. (۱۳۷۳). *تحول مفهوم حاکمیت از سازمان ملل متحد*. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

- Bellamy, A, J. (2011). libia and the responsibility to protect: the exception and the norm. *International affairs*, 25 (3).
- Brunnee, J and S. Toope. (2005). 'Norms, Institutions and UN Reform: The Responsibility to Protect. *Journal of International Law and International Relations*, 2 (1).
- Genser . J, I. Cotler and eds. (2012). *The Responsibility to Protect – The Promise of Stopping Mass Atrocities in Our Time*. Oxford: Oxford University Press.
- Finnemore, M. (2003). *The Purpose of Intervention, Changing Beliefs about Force*. Ithaca and London: Cornell University Press.
- MacQueen, N. (2011). *Humanitarian Intervention and the United Nations*. Edinburgh University Press.
- Orakhelashvili, A. (2000). legal aspect of global and regional international security the Institutional background in Nato eapc research fellowship program.
- Pattison, J. (2012). *Humanitarian Intervention and the Responsibility to Protect – Who Should Intervene?* Oxford: Oxford University Press.
- Ramsbotham, O and T. Woodhouse. (1996). *Humanitarian Intervention in: A Contemporary Conflict Reconceptualization*. Cambridge: Polity Press.
- Sampford, C, R. Thakur and eds. (2013). *Responsibility to Protect and Sovereignty*. Ashgate: Farnham.
- Scharf, P. (2012). *Customary International Law in Times of Fundamental Change. Recognizing Grotian Moments*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Thakur, R. (2008). Humanitarian Intervention in T. G. Weiss and S. Daws. *The Oxford Handbook on the United Nations*. Oxford: Oxford University Press.

